

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قاعده جدیدی که به نظر رسید بیانش لازم باشد قاعده قرعه است و این قاعده‌ای است که موارد مبتلا به زیاد دارد ولی مسأله خیلی قابل بحثی ندارد گرچه در آن تطویل داده شده ولی ما می‌توانیم از این قاعده زود بگذریم و موارد اجرای زیادی دارد. حل و نقض و تعارض هم در آن هست، بین اعلام هم در آن، در موارد مختلف اختلاف است. و تمام این مسائل برگشتش به این است که ما به چه نظری به این قاعده نگاه کنیم، آیا این قاعده یک اصل عقلایی است یا اینکه یک اصل تعبدی و توقیفیه است؟ لاشک در این که در ادیان و امم سابقه برای این قاعده مجرا و ممشایی بوده. و در قضیه حضرت یونس ما می‌بینیم که به قرعه عمل شد. یا در قضیه حضرت زکریا و تکفل حضرت مریم باز به همین قاعده عمل شده. در آیات قرآن دو آیه را فقهاء ذکر کردند. مرحوم عراقی ذکر فرموده در عوائد، یکی آیه **وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ** ﴿آل عمران، ۴۴﴾ در جریان تکفل حضرت مریم، خب عمران قبل از تولد حضرت مریم از دنیا رفته بود و حضرت مریم بدون پدر به دنیا آمد و چون نذر کرده بود که این فرزندش، هر فرزندی که به دنیا می‌آید و از او متولد می‌شود این نذر برای همان معبد باشد، معبدی که در آنجا جمع می‌شدند و حکم مسجدی را داشت که عبادت می‌کردند **رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا** ﴿آل عمران، ۳۵﴾ و وقتی که به دنیا آمد، در تکفلش اختلاف شد که چه شخصی تکفل کند حضرت مریم را؟ و چون تکفل جمعی امکان پذیر نبود در آن موقع، طبعاً تکفل واحد علی البدل در اینجا مطرح می‌شود. لذا در آیه شریفه داریم که در آن وقت آنها سهام خودشان را که اینها قداحی بود که روی آن قداح اسامی خودشان را می‌نوشتند و اینها را با هم جمع می‌کردند یکی از اینها را برمی‌داشتند یا اینکه به یک نحوی اینها را در آب می‌انداختند و آن سهمی که در روی آب می‌آمد، این حالا به یک عنایت الهی بوده، این شخص متعین

می‌شد یا اینکه فرض کنید که این پایین می‌رفت، این باز به این کیفیت بوده. در هر صورت در اینجا مساله مساله قرعه مطرح است که این تکفل را در اینجا تعیین بدهد.

ممکن است در اینجا بعضی‌ها اشکال کنند بر اینکه القرعة - همان طور که داریم - لکل امر مشکل یا لکل امر مجهول و قرعه در آنجایی است که یک واقع و نفس الامری وجود داشته باشد و قرعه برای استکشاف از آن نفس الامر است و در اینجا نفس الامری وجود ندارد چون یک وقتی فرض کنید که یک داری است، در نفس الامر یا مال زید است یا مال عمرو است ولی در اینجا نفس الامری که وجود ندارد چند نفر هستند و یک نفر از اینها باید تکفل کند، خب نفس الامر کدام است؟ نفس الامری نیست. پس در اینجا این اشکال وارد می‌شود نسبت به آن قاعده قرعه.

ولی اگر ما توجه کنیم به موارد و دلائل نقلی جریان قرعه، می‌یابیم که در کلمات فقهاء واقع مجهول و نفس الامر مجهول نیامده، القرعة لکل امر مشکل هر امری که مشکل باشد، خب حالا این امر مشکل شامل می‌شود لکل مورد مشکل، لکل حادثه مشکلة، لکل واقعة مشکلة و واقعة مشکل عبارت است از خود حکمی که این حکم مجهول است. تعلق تکفل به احدهم این یک امر مجهول، که این تکفل به عنوان یک حکم به کدام یک از اینها تعلق می‌گیرد؟ و رجحانی هم در اینجا وجود ندارد. همه اینها علی السویه هستند. پس صرف تعلق تکفل حکم مجهول و این قرعه برای استکشاف از این امر مجهول است. لازم نیست در واقع و نفس الامر تعلق گرفته باشد بر یکی از اینها، اینکه لازم نیست. این یک جهت.

از طرف دیگر می‌توانیم بگوییم در اینجا هم واقع و نفس الامر هست. خب در نفس الامر اراده و مشیت پروردگار به یکی از اینها تعلق گرفته. خب ما در مقام امثال و در مقام حکم ظاهر، علم به آن مشیت نداریم، علم به آن خاص نداریم و علم به آن خیرة الله نداریم. در اینجا قرعه به عنوان استکشاف از مشیت خدا و از خیرة الله مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس در اینجا باز اشکالی از این نقطه نظر چنانکه بعضی‌ها اشکال کردند وارد نمی‌شود. این یک مساله است.

مسئله ای که در اینجا مطرح است...

سؤال: این خیرة الله جنبه کاشفیتش از چه نظر است؟ معجزه است؟ ...

جواب: خیرة الله البته در روایات و اینها هم که بعداً می‌آییم می‌خوانیم، روایات در این زمینه خیلی زیاد است و تمام روایات همه حکایت از این می‌کند که مشیت الهی در قرعه جریان پیدا می‌کند. در هر امر مجهولی خواست و نظر خداوند بر این مشیت الهی هست.

البته یک مطلبی را در اینجا ما باید در نظر بگیریم و آن این است که اینی که می‌گوییم مشیت الهی و خیرة الله به احد الطرفين تعلق می‌گیرد نه به این حساب است که فی الواقع و فی نفس الامر این مال یا این حق، مال این بوده، نه، مصلحت الهی و اختیار الهی در تعلق به این شخص است و این احد الطرفين است، گرچه ممکن است در واقع مال شخص دیگر باشد. این نیست که این به حقش می‌رسد. این است که مشیت و اختیار الهی به واسطه قرعه به یکی از اینها تعلق می‌گیرد. چطور اینکه اگر فرض کنید که این مال به آن صاحب اصلیش می‌رسید مفاسدی ممکن بود بار بیاورد و یک مضاری را متوجه او کند و یک خلاف مصالحی را به وجود بیاورد. اختیار الهی این نیست که الان این طور باشد. اختیار الهی به این است که الان این مال به این تعلق بگیرد، این است قضیه. این استکشاف از واقع است. واقع در اینجا عبارت است از همان خیرة الله و مشیة الله. اشکال نشود که ممکن است در بعضی از موارد قرعه بیافتد بعد در آنجا ما می‌بینیم نه، این مال این شخص است، ما نمی‌دانیم چه قضیه‌ای در پشت این بوده، آیا فی الواقع مال این بوده؟ یا به هفت پشت، این مال به این می‌رسیده، الان یک جریانی پیش آمده...! چطور می‌بینیم بعضی وقت‌ها یک مسائلی پیش می‌آید و فرض کنید یک حقایقی رو می‌شود، یک قضایایی رو می‌شود بدون اینکه مثلاً طرف خبر داشته باشد و این حرفها که مسئله چطور است، این هم برای این مسئله ممکن است فرض کنید که انجام شود یا اینکه...

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: مشیت الهی در این است که قرعه به این صورت در بیاید

جواب: خب بله، معنایش همین است دیگر،

سؤال: اما این که قرعه به نام چه کسی بیفتد، این هیچ کاشفیتی ندارد

جواب: نه، این کاشفیت ندارد. این قرعه کشف می‌کند از آن مشیت الهی، کشف می‌کند از اختیار

الله حالا آن اختیار الله هر چه می‌خواهد باشد ولو اینکه ظاهراً و به حسب ظاهر برخلاف علم ما باشد

و بر خلاف یقین باشد، خب این هیچ منافاتی با این مسأله قرعه ندارد و روایات در این زمینه بسیار

است حالا به روایاتش من حیث المجموع در این قضیه اشاره می‌شود.

این یک اشکالی که متوجه شده بر این آیه و این عرضی که شد.

مسأله دیگر اینکه چطور اینکه این قضیه در جریان حضرت یونس هم می‌آید که در اینجا

می‌فرماید که **وَ إِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** ﴿الصافات، ۱۳۹﴾ **إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** ﴿الصافات،

۱۴۰ ﴿فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾ (الصفات، ۱۴۱) حضرت یونس فرار کرد، آبق شد، مثل عبد آبق فرار کرد **إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ** این کشتی که پر از جمعیت و اثاث و چیز و اینها بوده **فَسَاهَمَ** و دیگر شرح نمی دهد جریان چه شد، **فَسَاهَمَ** اینها کار را به مساهمه کشاندند. مساهمه از سهم است، استهمه یعنی سهم انداخت، سهم قرار داد، اقترعه قرعه زد. چون در آن موقع قرعه را با سهم و قداح قرار می دادند. مساهمه و مقارعه با استهم و اقتراع در اینجا یک معنا دارد. استهم یعنی همان اقتراع، قرعه زدن. مساهمه یعنی مقارعه و قرعه کشیدن. معلوم می شود که خود حضرت یونس هم در این مساهمه شریک بوده، در این مقارعه، قرعه انداختن، خودش شریک بوده و خودش امضاء می کرده این قرعه را. یعنی یک تنفیذ شرعی در دین حضرت یونس پای قضیه بوده که خودش هم داریم مساهمه، یعنی خودش هم اعمال سهم کرد. خودش نه اینکه مساهمه القوم، نه، حضرت یونس مساهمه، **فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** این دیگر از مغلوبین شد. مدحض یعنی مغلوب. این دیگر مغلوب واقع شد و قرعه به نام او افتاد.

در اینجا روایات مختلف است. در اینجا دو تا روایت هست:

یکی روایت دعائم الاسلام است که از حضرت یونس و زکریا و عبدالمطلب بیان می کند و در آنجا حضرت می فرمایند که در این سه مورد به قرعه عمل شد. یعنی حضرت حکم قرعه را تنفیذ فرمودند. امام صادق علیه السلام یا ظاهراً امام باقر، این حکم قرعه را در این سه مورد، حکم شرعی تلقی کردند. این یکی.

یک روایت هم که در اینجا در مورد حضرت یونس هست مرسله فقیه است، عن الصادق علیه السلام قال ما يقارع قوم فوضوا امرهم الى الله الا خرج سهم المحق حضرت در اینجا به قرعه یک انفاذ شرعی دادند و قال ای قضیه اعدل من القرعة اذا فوض الامر الى الله أليس الله تعالى يقول **فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** که حضرت در اینجا قضیه حضرت یونس را یک قضیه اعدلی می دانند. و قال ای قضیه اعدل من القرعة اذا فوض الامر الى الله أليس الله تعالى يقول **فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** که در اینجا این قضیه قرعه این یک مساله ای بوده که در آن زمان، در زمان حضرت یونس این یک امر دارج و رایجی بوده، البته خب در اینجا اشکالاتی شده که چطور حالا در اینجا قائل به قرعه بشویم؟ قبل از اینکه این دو مساله در اینجا ذکر شود این روایتی که مربوط به حضرت مریم هست این روایت را هم در اینجا ذکر کنیم تا اینکه از نقطه نظر تاریخی و از نقطه نظر روایی این آیات مؤید به روایت و به سنت هم بشود.

در تفسیر عیاشی عن الباقر علیه السلام می‌فرماید اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم حضرت می‌فرماید که یقرعون بها؟ وقتی که یتیم شد اینها قرعه انداختند به حضرت مریم.

در تفسیر قمی هم وارد است که لما ولدت اقتسم آل عمران فیها و کلهم قالوا نحن نکفلها فخرجوا و ضربوا بالسهم بینهم و خرج سهم زکریا که حضرت در اینجا نحوه این قرعه و مقارعه را در بین آنها بیان می‌فرماید.

به هر صورت استدلال به آیات شریفه صرف نظر از سنت، این استدلال متوقف بر تمامیت این یک مساله هست - که اشکال هم در اینجا شده - و آن اینکه آیا آنچه که در ادیان سابقه بود آیا در شریعت اسلام ممضی است یا اینکه ممضی نیست؟ خب بله فرض کنید که در شریعت سابق برای حضرت یونس این در اینجا معلوم است که مقارعه و القاء به تهلکه به واسطه قرعه، این در اینجا نافذ بود به جهت اینکه خب هلاکت متیقن بود برای آن شخصی که به دریا و به شکم ماهی انداخته می‌شود. آنها که نمی‌دانستند این یک اربعین در اینجا ذکر یونسیه باید بگویند، سر به سجده بگذارد بگوید .... **سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** ﴿الأنبياء، ۸۷﴾ اینها که این حرف‌ها را نمی‌دانستند و بعد این را **فَالْتَمَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ** ﴿الصافات، ۱۴۲﴾ .... **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** ﴿الأنبياء، ۸۷﴾ بنده خدا روزی چهارصد دفعه یا بیشتر، روزی هزار دفعه در شکم ماهی ذکر یونسیه می‌گفت، ما چهارصدتا زورمان می‌آید! او بیش از این حرفها می‌گفت و اینها. اینقدر گفت و گفت و گفت تا اینکه خب خدا پرده‌های جهل را از دیدگان ایشان کنار زد به حسب خودشان.

سؤال: ...؟

جواب: بله؟

در هر صورت، در این قضیه حضرت یونس خب القاء به تهلکه است دیگر. ... **وَ لَا تُلْفُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** .... ﴿البقرة، ۱۹۵﴾ در اینجا داریم و همین طور خب قتل نفس است، قتل نفس خب حرام است و این حرفها. ولی ما می‌بینیم که در اینجا این قضیه به عنوان یک امر شرعی رعایت شده. ما می‌توانیم در اینجا بگوییم که خب چه داعی داریم، چه دلیلی داریم بر اینکه قرعه در این موارد نمی‌تواند باشد؟ از کجا نمی‌تواند باشد؟ اتفاقاً در همین موارد اگر یک جایی انسان گیر کند و یک عده باشند و امر دایر باشد به اینکه یا همه از بین بروند یا اینکه یک نفر از بین برود، ما چه دلیلی داریم بر اینکه فرض کنید بایستی که همه از بین بروند؟ خب مسلم اینکه وقتی که یک نفر از بین برود، خب هم این شهید شده و هم اینکه بقیه نجات پیدا می‌کنند. ادله در اینجا غیر از این است. یا اینکه فرض کنید

که امر دایر می‌شود مال یک نفر از بین برود یا همهٔ اموال از بین بروند، خب حرام است که انسان باعث هلاکت و بوار همهٔ اموال بشود در برابر یک مال قلیل. اتفاقاً یکی از موارد در اینجا همین است. فرض کنید که ما مشابهش را هم حتی می‌بینیم در جبهه. فرض کنید که جبهه و جنگ است و یک نفر یا دو نفر باید فرض کنید...

...یکی از موارد قرعه همین جا است که باید دو نفر، سه نفر، چند نفر انتخاب شوند و اینها بروند و یک خطی را باز کنند و... تا اینکه فرض کنید یک قشون بیاید و حرکت کند. این هم یکی از آن موارد قرعه است و اینکه اشکال شده در اینکه خب این القاء به تهلکه است، نخیر، این القاء به تهلکه نیست بلکه خلافتش تهلکه است. خلاف این می‌شود تهلکه. یعنی اگر امر دایر بشود به این که یا یک نفر بمیرد یا اینکه همهٔ افراد بمیرند خب مسلم این طرف [که یک نفر بمیرد باید انتخاب بشود نه اینکه همه بمیرند]. در اینکه در اینجا یک تهلکه هست شکی نیست چون این یک تهلکه است. حالا امر دایر مدار بین این است که یک تهلکه باشد یا صد تهلکه باشد؟ خب اصلاً هم عقل در اینجا حاکم است و هم اولویت در اینجا حاکم است و این نیازی به دلیل در اینجا ندارد. در اینجا هم قائل به قرعه می‌شوند و هیچ اشکالی در اینجا به وجود نمی‌آید.

اشکالی که در اینجا هست غیر از این، آن اشکال این است که آنچه که در ادیان سابقه هست آیا در این دین و شریعت هم ممضی هست و تشریح شده است یا اینکه نه، در این دین تشریح نشده؟ جوابی که بعضی‌ها از این مساله دادند این است که قائل به استصحاب بقاء ادیان شدند. استصحاب بقاء ادیان به این ملاک است که دین و شریعت، شریعت واحد است **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** و **مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيّاً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** ﴿آل عمران، ۱۹﴾ و دین تمام ادیان، دین اسلام بوده، آنچه را که تفاوت داشته در خصوص ادیان، اختلاف در بعضی از احکام بود که بعضی از آن احکام اختلاف پیدا می‌کرد در یک دینی و خلافتش در دین بعدی می‌آمد.

سؤال: حضرت ابراهیم مؤسس اسلام بود

جواب: بله.

سؤال: قبل از حضرت ابراهیم اسلام نبود...

جواب: چرا. ببینید حضرت نوح خب صاحب شریعت بود. شریعت یعنی دین می‌آورد برای

افراد. آنها را امر به عبادت می‌کرد.

سؤال: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ وَ مَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَ**

مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿الشورى، ۱۳﴾ چون دین اسلام از حضرت ابراهیم است

جواب: آن وقت حضرت ابراهیم از نظر اینکه می‌گویند ایشان اَبُ الادیان است، در بعضی از تعبیر هست. یا تمام شرایع، شریعت حضرت موسی و عیسی دنباله حضرت ابراهیم است و شریعت پیغمبر دنباله‌روی حضرت ابراهیم است و فلان و این حرفها که در آیات قرآن هم در این زمینه داریم، این دلالت می‌کند بر اینکه حضرت ابراهیم یک تحولی را به وجود آورد در دین. یعنی دینی که فرض کنید که به حضرت ابراهیم رسید به خاطر آن مقام جامعیت آن حضرت، این دین یک دین قانونی شد یک دین قانونمندی و دین متحولی شد که به صورت یک دین جامع که در همه ابواب و فروع، این دارای احکام و حکم و اینها هست در اینجا شده اما اینکه ما داریم، در روایات عدیده هم داریم و در آیات قرآن هم داریم که حضرت نوح صاحب شریعت بوده، در اینکه حرفی نیست و خیلی از انبیاء، اینها دنباله‌روی حضرت نوح بودند تا [زمان] حضرت ابراهیم،

سؤال: اگر دین حضرت نوح غیر از این باشد آن وقت موضوع در استصحاب دو تا می‌شود

جواب: کدام؟

سؤال: اگر ادیان غیر حضرت ابراهیم اسلام نباشد آن وقت استصحاب آن احکام شرایع غیر

اسلام را نمی‌شود کرد

جواب: ببینید! آن وقت صحبت در این است حالا این استصحاب چه را می‌خواهد بگوید؟

استصحاب می‌خواهد بگوید که آن حکمی که در ادیان گذشته بود این حکم آمد به حضرت ابراهیم رسید، حضرت ابراهیم یک تحول اساسی در آن به وجود آورد، خیلی هایش را حذف کرد، خیلی هایش را در این دین به وجود آورد و ما وقتی که شک در بقاء موضوع بکنیم وقتی که آن همان [دین] است خب اصل بقاء موضوع در اینجا هست شک در رافع داریم که آیا در دین حضرت ابراهیم رافعی در اینجا آمده؟ آن که نیامده، همان را ما ادامه می‌دهیم می‌آییم جلو و به حضرت موسی می‌رسیم، به حضرت عیسی می‌رسیم تا به پیغمبر می‌رسیم، در تمام اینها ما شک در رافع داریم در هر صورت. وقتی که در بعضی از موارد یقین داشته باشیم مثل اینکه فرض کنید که... **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿مریم، ۲۶﴾** خب در این صورت ما قطع به رافع داریم که در دین پیغمبر اکرم این صوم صمت برداشته شده و این بدعت است و نیست و اینها، یا اینکه صوم وصال، این بدعت است و برداشته شده یا بعضی از احکام، اینها بدعت است چطوری که در بعضی از آن شرایع، حج نبود و حج آمده، خمس نبود خمس آمده، این خمس تشریحش برای سادات است و زکات تشریحش برای غیر

سادات است، اینها خب نبوده است و حالا یک نحوه دیگری مالیاتی بوده و این حرفها ما نمی دانیم، حالا به چه نحوی اینها می گرفتند... ولی در هر صورت به طور کلی استصحاب...

سؤال:

جواب: بله؟

سؤال:؟ ناسخیت برای دین اسلام؟ صحیحی نباشد

جواب: بله این هست. ناسخیت به این معنا که نسخ نه اینکه به طور کلی تمام احکام و تمام قوانین را، همه را کنار بگذارد و به طور کلی... نه، ناسخیت به این معنا که دین پیغمبر اکرم چون مکمل این ادیان هست، دیگر تعبد به ادیان سابق، تعبد به حضرت مسیح و اینها، این منافات با تعبد به خاتمیت و التزام قلبی به دین اسلام را در اینجا دارد، این از این نقطه نظر است.

سؤال: روزه ای که بوده...

جواب: بله. خیلی از احکام نماز و اینها بوده که تغییر...

سؤال: ...من قبلکم...

جواب: من قبلکم، بله.

این مساله ای است که در اینجا مطرح شد،

سؤال: طبق همین آیه می توانیم بگوییم که تمام ادیان یکی بودند؟

جواب: بله؟

سؤال: ...؟

جواب: ببینید همه ادیان یکی بودند به این معنا که همه احکام آنها، چه احکام عبادی یا احکام معاملاتی یا اخلاقی و اینها یکی بوده، نه، این طور نبوده، تفاوت داشتند. ولی دین عبارت است از یک خط مشی عملی که بر اساس فطرت این شخص را به تکامل می رساند، این در همه یکی بوده.

سؤال: روحيات و...؟

جواب: بله. این دیگر بر اساس خصوصیات هر ملتی و هر قومی، اینها تفاوت پیدا می کرده. حالا این اختلاف آیا اختلاف ملل بوده یا اختلاف اختلاف انبیاء و مرسلین بوده، هر چه بوده، دین عبارت است از اتیان به یک سری از افعال و اعمال ظاهری برای رسیدن به مقصود در راستای فطرت بشری که خداوند در اینها قرار داده. این یک جوابی که داده شده از این قضیه.

این یک جهت اما ممکن است ما از یک نقطه نظر مساله را به نحو دیگری مورد بحث قرار دهیم



و با همان چه که قبلاً عرض شد این که اغلب قواعد فقهی و اصول عملیه ما، اینها منبعث است از قواعد عقلی و عرفی. الان اگر کسی هم در اینجا بیاید و اشکال بر این بکند که خب در اینجا دین اسلام ناسخ است و لا يجوز العمل بكل حکم و بكل فعال فی الامم سالفه الا به امضاء شارع من جدید و حدیث اگر کسی بیاید یک همچنین اشکالی بکند و ما در شرع برای قرعه بایستی که به دنبال دلیل بگردیم و این طور نیست که چون در امم گذشته، قرعه نافذ بوده است در شریعت اسلام هم این ممضی باشد، گرچه ما در ادله و سنن، روایات عدیده برای اثبات این قضیه داریم ولی صحبت در این است که تمسک به آیات به عنوان دلالت استقلالیه، جدای از ادله روایات و سنن در اینجا مورد بحث است، ما به روایات کاری نداریم. اگر کسی بیاید این اشکال را بکند، در اینجا ما می‌توانیم به این کیفیت جواب بدهیم که:

هر چه که در آیات شریفه از احکام و مسائل اخلاقی و احکام اجتماعی، عرفی و احکام شرعی و معارف مبدأ و معاد و به طور کلی آنچه که در آیات آمده و ردع آن هم در شرع نیامده است، به این عبارت، فرض کنید که در قضیه حضرت مریم وقتی که آنها او را مورد عتاب قرار می‌دهند می‌گوید **إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا** خب در شرع برای این [صوم صمت]، رادع و رافع آمده، نه، آن احکامی که در آیات قرآن به عنوان یک عمل مستحسن، آن عمل در اینجا جلوه داده شده و ردعی هم از طرف شارع نیامده، نفس حضور و وجود این آیه، دلالت بر ثبوت و اثبات آن خواهد کرد.

فرض کنید که در آیات داریم **وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا** ﴿مریم، ۵۴﴾ این صدق و عد به عنوان یک عمل اخلاقی در این آیه هست، خب بگوییم که این در زمان حضرت اسماعیل بوده و به ما چه مربوط است؟

خب در اینجا خداوند این عمل را به عنوان یک عمل مستحسن دارد به ما می‌گوید. خب خدا قصه که نمی‌خواهد بگوید. منظور از آیات قرآن در اینجا القاء حقایق، معارف و احکامی است که باید به اینها عمل کرد. خب اسماعیل را ذکر کن که صادق الوعد بوده، من می‌گویم خب به من چه؟ اگر در شریعت ما صدق و عد مستحسن نباشد خب چرا خدا این آیه را برای ما می‌گوید؟ صادق الوعد بود که بود به من چه ربطی دارد؟ خدا می‌گوید در اینجا تو هم برو یاد بگیر. این را اسوه قرار بده. صدق و عد او را اسوه قرار بده. این است معنای آیات قرآن. و آیات قرآن کتاب علم است. کتاب معرفت است و کتاب عمل است. این همه ادله‌ای که ما از روایات داریم بر اینکه روایات متخالفین را شما بر کتاب خدا عرضه بدارید یعنی چه؟ اگر کتاب الهی از نقطه نظر عملی برای ما حجت نباشد پس عرض روایات

متناقضین به کتاب الهی یعنی چه؟ خب می‌گوییم که این کتاب مربوط به آن زمان است!

یا در قضیه حضرت لقمان وَ اِقْصِدْ فِي مَسْئِكَ وَ اَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ  
 اَصْوَاتِ الْحَمِيرِ ﴿لقمان، ۱۹﴾ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ  
 كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿لقمان، ۱۸﴾ وَ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ  
 لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿لقمان، ۱۳﴾ يَا بُنَيَّ اِنَّهَا اِنَّ تَكُ مِنْ اَنْفَالٍ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَاوَاتِ  
 اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِيْهَا اِنَّ اللَّهَ اِنَّ اللَّهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ ﴿لقمان، ۱۶﴾ يَا بُنَيَّ اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ  
 اِنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اِصْرٍ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴿لقمان، ۱۷﴾ این یا بُنَيَّ این  
 قضیه‌ای که پروردگار دارد از طرف حضرت لقمان برای فرزندش بیان می‌کند، در واقع دارد به ما  
 می‌گوید و الا اگر این برای ما حجت نبود، خب گفتن این برای ما لغو خواهد بود، ما می‌گوییم به من  
 چه مربوط است؟ این وَ لَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا مربوط به آن زمان بوده مربوط به این زمان نیست  
 ما باید دنبال ادله بگردیم دلیلش را پیدا کنیم پس خدا برای چه این را برای ما گفته؟

سؤال: [قرآن می‌شود کتاب قصه]

جواب: خب بله دیگر، کتاب قصه می‌شود. کتاب قصه‌ای که هیچ مقصود عملی و التزامی، به  
 عبارت دیگر جوانحی و جوارحی، از کتاب الهی در اینجا دیگر متمشی نمی‌شود. این دارد در اینجا یک  
 قصه‌ای بیان می‌کند بدون هیچ مقصودی مثل اینکه یک شخصی دارد یک رمان می‌نویسد قرآن هم تبدیل  
 به یک همچنین چیزی می‌شود. پس کتاب خدا...

یا اینکه فرض کنید که وَ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِيْنَ يَمْشُوْنَ عَلٰى الْاَرْضِ هَوْنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ  
 قَالُوْا سَلَامًا ﴿الفرقان، ۶۳﴾ وَ الَّذِيْنَ يَبِيْتُوْنَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَّقِيَامًا ﴿الفرقان، ۶۴﴾ و...، عباد الرحمن  
 این طوری هستند، خیلی خب، عباد الرحمن امم سابقه یا عباد الرحمن در امت پیغمبر؟ حالا این را ما  
 می‌گوییم که خب این در اینجا چون دلالت بر امم سابقه ندارد حالا این می‌خورد به این زمان و...،  
 آیات قرآن... سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: امر به قرائت قرآن شده چون در قرآن هدایت است.

یا آیاتی که دلالت می‌کند .... فَاعْتَبِرُوْا يَا اُولِي الْاَبْصَارِ ﴿الحشر، ۲﴾ عبرت بگیرید از  
 قضایای گذشته، از امم گذشته، از آیاتی که...،  
 سؤال: ...؟

جواب: بله؟

سؤال: **ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَافِقَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فُاسِقُونَ ﴿٢٧﴾** (الحديد، ٢٧)

جواب: خب این خلافتش در این جا آمده دیگر، می گوئیم دیگر،

سؤال: در صورتی که لحن قرآن امضای این رهبانیت است ولی در میان ما مطلوب نیست این

قضیه

جواب: این همین است. این همین را می خواهد بیان کند. امضاء نمی کند. **مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا**

**ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ ﴿٢٧﴾** (الحديد، ٢٧) این **إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ** یعنی اگر رهبانیت در مسیر ابتغاء رضوان الهی باشد، یعنی با مسائل دیگر در تعارض نباشد، این، نه اینکه رهبانیتی باشد که آدم زن و بچه اش را ول کند همه را به امان خدا و بلند شود برود صحرا دنبال هدایت ...، نه، رهبانیتی که در طریق ابتغاء رضای الهی باشد خب در اینجا هم داریم. خود پیغمبر چهل سال غار حرا می رفت، رهبانیت مگر غیر از این است؟ همین است دیگر. ولی این رهبانیت در ابتغاء رضوان الله است. **مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ** یعنی ما بر آنها فرض نکردیم، کار خوبی بود اما همین رهبانیت فرض کنید که الان در اسلام برداشته شده خب ما در اینجا چیزی که نمی گوئیم، مثل اینکه احکامی که در آن موقع ممضی بود الان برداشته شده. الان ما یقین به رافع داریم.

سؤال: همین طور که ما الان می نشینیم مذاهب را بررسی می کنیم می گوئیم فلان مذهب این دستور و این دستور و... را داشته، ممکن است قرآن هم یک همچنین حالتی داشته باشد صرفاً برای اطلاع ما که یک همچنین دستورهایی در فلان مذهب بود این دلیل بر حجیت عمل به آن و استصحاب آن نمی شود

جواب: ببینید ما آنچه را که داریم، ما می گوئیم که آیات قرآن اینهایی هستند، بله! اگر ما در

شریعت پیغمبر [عدم جواز] رهبانیت را نداشتیم ما هم به همین رهبانیت عمل می کردیم، ما همین را می گوئیم. در آن مواردی که ما یقین به رافع داریم، در آن موارد ما عمل نمی کنیم می گوئیم که این اختصاص به آن زمان داشته، در آن مواردی که ما رافعش را نداریم [خب عمل می کنیم]. مثلاً صوم صمت و وصال، ما در اینجا رافع داریم، در خیلی از موارد، فرض کنید که در مورد طهارات و نجاسات، در آنجا رافع داریم ولی در خیلی موارد رافع نداریم. خب آنجایی که رافع نداریم و در آیات قرآن هم

این را به عنوان یک عمل ممدوح بیان کرده، ممدوحیتش که به واسطه شرع و اسلام از بین نرفته، ممدوحیت ممدوحیت دارد. روزه صمت و وصال هم ممدوحیت دارد، رهبانیت هم ممدوحیت دارد، شست و شوی در آن موقع و نحوه طهارت و ازاله نجاسات، اینها همه ممدوحیت دارد الا اینکه این ممدوحیت مقید به عدم تشریح جدید بود، در تشریح جدید این ممدوحیت متبدل به مقدوحیت شد. اما در آن مواردی که فرض کنید که ما نداریم، در آن موارد تمسک به آیات قرآن بر طبق خود ادله، جایز است بلکه واجب است. نه تنها اینکه صحیح است بلکه اصلاً واجب است چون خود این آیات در مقام عمل هستند، این آیات در مقام ارشاد هستند و این آیات در مقام بیان احکام هستند چطور اینکه ائمه علیهم السلام در روایات، همه ما را به عمل کردن به این آیات امر می کنند ان هذا ... یعرف من کتاب الله یا این آیاتی که داریم که بهترین کتاب عمل، کتاب الهی است، ... اینها همه اش برای این است که این آیات در مقام ارشاد دارد بیان می کند. به عنوان یک عمل ممدوح دارد بیان می کند و هیچ اشکالی از این نقطه نظر ندارد.

مضافاً به اینکه در خصوص قضیه قرعه حتی این قضیه را ما به امم سالفه هم تسری می دهیم و آن این است که اصلاً اصل و وضع قرعه لکل امر مشکل است و این یک اصل عقلایی است یعنی الان عقلاء برای هر امر مشکلی، متشبث به قرعه می شوند و این نه اختصاص به این زمان دارد، به هر زمانی دارد. همین که ما الان می بینیم عقلاء در این زمان در مسائل مشکل قرعه می کشند این دلالت می کند بر اینکه این اصل عقلایی در امم سالفه همین طور تا به حال جریان داشته، عقلایی که اصلاً دین اسلام هم ندارند، مثل فرض کنید که نظیر معاملات و یا سایر قواعد و مثل قاعده لاضرر که ما در آنجا گفتیم. قاعده لاضرر یک اصل عقلایی است. الان حتی کمونیست ها هم این اصل عقلایی را انجام می دهند و این اصل عقلایی چون عقلایی است ما استکشاف می کنیم که این اصل عقلایی در امم سالفه هم به عنوان یک اصل عقلایی بوده و اگر نبی آمده بر طبق این اصل عقلایی عمل کرده این نه به عنوان یک حکم در شریعت او بوده، در همان جا هم اگر ما بودیم، در همان موقع هم اگر بودیم همین بحث فقهی را ما در زمان حضرت زکریا می کردیم؟ ای داشتیم و این حرفها، همین را در آنجا هم می گفتیم. یعنی در همان جا هم می گفتیم که قرعه ... در شریعت حضرت یونس، در شریعت حضرت زکریا و در آن زمان به عنوان یک اصل عقلایی بوده نه به عنوان یک حکم جدید. اگر قرعه نمی کردند چه کار می کردند؟ چه کار می کردند؟ از شما سوال می کنیم. یا باید حضرت مریم را ولش کنند یا اینکه نه، حضرت مریم را یا همه آن افراد کارهایش را انجام بدهند که نمی توانند، اگر همه انجام بدهند و همه

تکفل کنند...! بالاخره یک نفر بایستی حضرت مریم را فرض کنید که تکفل کند، برایش یک شخصی بیاورد فلان کند این امکان ندارد برای او. خب این چه کار کند؟

فرض کنید که یک اسبی در اینجا هست که این اسب [برای استفاده] یک نفر است، یک نفر می تواند سوار شود و در اینجا حرکت کند و فرض کنید که به فلان جا برود و نمی توانند این اسب را نصفش کنند! نصفش کنند که خب از بین می رود. خب این را برای یکی از اینها بایستی قرار داد که برود و خودش را به فلان جا برساند. خب باید در اینجا قرعه بیاندازند دیگر. خب اسب را که نمی شود نصف کرد، مسأله پول هم که نیست بگویند نصفش را بدهد به این و این حرفها. خب حالا موقعیت و جا فرق می کند. یا اینکه فرض کنید که دو نفر با هم می رسند در یک جا، مکان برای نفر واحد است. خب نمی توانند هر دو نفر در اینجا باشند خب باید چه کار کنند؟ باید قرعه بیاندازند دیگر. دو نفر می آیند بلیط می گیرند هر دو می خواهند سوار فرض کنید که اتوبوس بشوند، سوار قطار بشوند، سوار هواپیما بشوند، اینجا هم یک صندلی بیشتر نیست خب چه کار کنند در اینجا؟ باید قرعه بیاندازند. اگر قرعه بیاندازند چه کار کنند؟

این یک اصل عقلایی است. بعد از اینکه مرجحات را در نظر گرفتند: این پیرمرد است باید زودتر برسد فلان، این مریض است فلان، این به تأخیر بیافتد این آفات بر او وارد می شود، بعد از اینکه همه این اصول مرجحه را در نظر گرفتند... ، حالا در بحث قرعه می آید و می گوئیم اشکالاتی که بر این قضیه شده که اشکالات زیادی در موارد متعدد هست و اینها، می آیم آنجا می گوئیم اینها را، بعد از این مرجحات وقتی که تساوی الطرفین بود در آن موقع هر عاقلی در اینجا می آید حکم به قرعه می کند حتی اینکه پیغمبر هم نگفته باشد، حتی اگر پیغمبر و در شرع ما هم روایات نیامده باشند ما در اینجا چه کار می کنیم؟ باز در اینجا قائل به قرعه می شویم دیگر. یعنی القرعة لكل امر مجهول یا القرعة لكل امر مشکل این نه به عنوان یک حکم جدید تشریحی و توقیفیه و تعبیه است. این به عنوان یک اصل عقلایی است که در امام گذشته بوده و اسلام هم بر همین اساس آمده در قرآن از این اصل عقلایی پرده برداشته.

در قضیه حضرت یونس آمده پرده برداشته. خب امر دائر بر این است که یا این نهنگ بزند تمام اهل کشتی را برگرداند صد نفر بمیرند. خب صد تا القاء بر تهلکه شده یا اینکه امر دائر بر این است که یک نفر بمیرد. قطعاً به اقتضای ضرورت و عقل و اولویت و هر چه شما بخواهید بگوئید خب در اینجا باید یک نفر فدا شود. خب حالا فدا می شود خدا بهشتش می برد، به او درجات می دهد، چه می دهد

و... آن دیگر خب چاره‌ای در اینجا نیست. دیگر در خیلی موارد این طور می‌شود.

یا اینکه در قضیه حضرت زکریا، در آنجا هم تمام افراد وقتی که به نتیجه نرسیدند، از نقطه نظر موارد و مرجحات همه یکسان بود، حتی حضرت زکریا پیشنهاد کرد که خاله این [حضرت مریم] پیش این [حضرت زکریا] است، خب این یک مرجح است دیگر که خاله حضرت مریم این را تکفل می‌کند، باز آنها قبول نکردند و گفتند که نه، ثواب این تکفل اینقدر زیاد بود که آن افراد زیر بار حتی این مرجح هم نرفتند و گفتند خاله که مرجح نمی‌شود باشد ما عیالاتمان هستند اینها روی چشمشان هم می‌گذارند...،

سؤال: این می‌رساند که قرعه نبوده، مجبور بوده به خاطر...

جواب: بله مجبور بودند دیگر. یعنی همین. یعنی هیچ راهی نبوده، هیچ گونه راهی نبوده. هر مرجحی را که ذکر کردند این مردود شد. امر منحصر شد در قرعه. خب قرعه هم یک اصل عقلایی است دیگر و این اصل عقلایی را هم قرآن از آن پرده برمی‌دارد.

پس بنابراین:

اولاً در خصوص این قضیه، اگر چه ما آیات هم نداشتیم ما به عنوان یک اصل عقلایی به این قرعه عمل می‌کردیم.

ثانیاً آیات قرآن آیاتی است که حجت است. اگر یک امری را که به عنوان یک امر مستحسن خب کدام استحسان بالاتر از یک قاعده عقلاییه؟ قاعده عقلاییه یعنی قاعده عقلی در اینجا هست دیگر. سیره عقلاییه هست. کدام استحسان بالاتر از سیره عقلاییه؟ وقتی که قرآن یک مساله را به عنوان سیره عقلاییه بیان می‌کند در اینجا و رادعی هم از طرف شارع برای این نیامده قطعاً این ممضی هست و قطعاً حجت است و این همه روایاتی هم که ما داریم که قرآن کتاب عمل است و قرآن کتاب علم است، قرآن کتاب معرفت است و فقط صرفاً حکایات نیست، اینها من حیث المجموع به طور کلی راه را برای این اشکال سد می‌کند و می‌بندد و از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که قرعه حتی اگر روایات هم نباشد، به عنوان یک اصل عقلایی و به عنوان یک اصل شرعی که آیات قرآن بر این دلالت دارند، این می‌تواند مورد استفاده و جریان قرار بگیرد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد